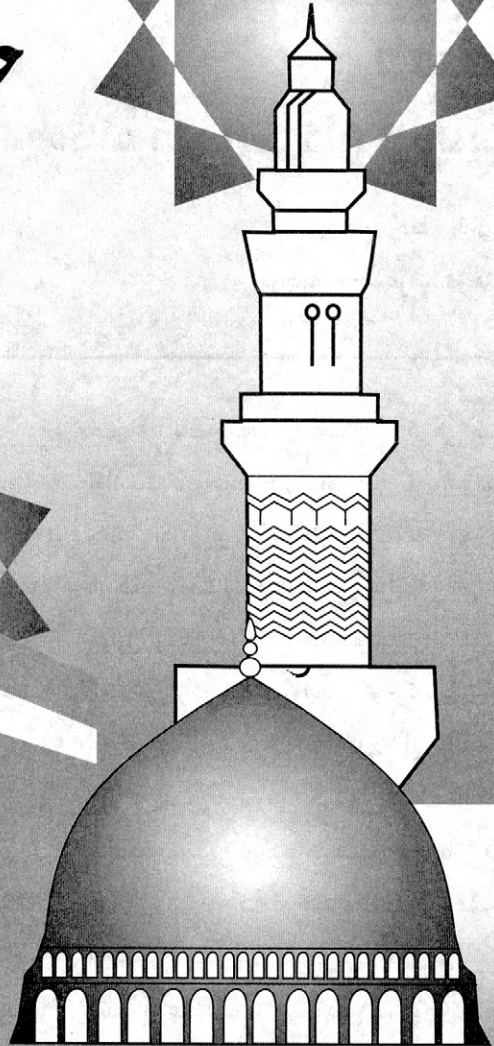
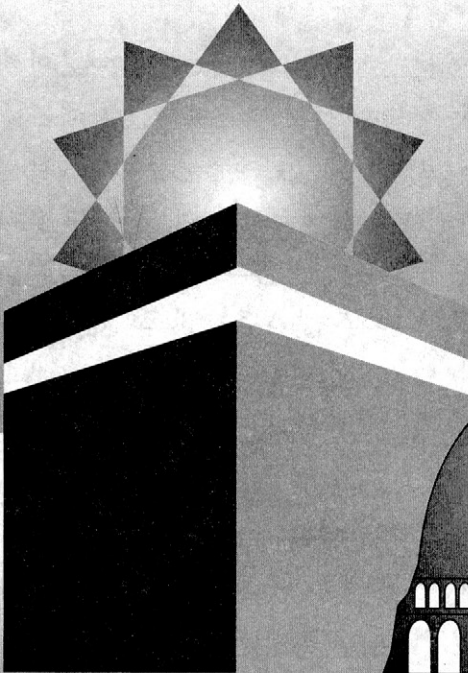
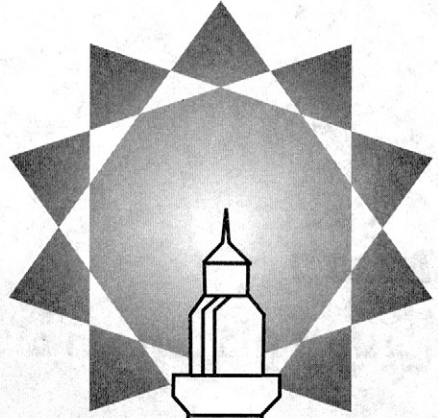


خاطرات

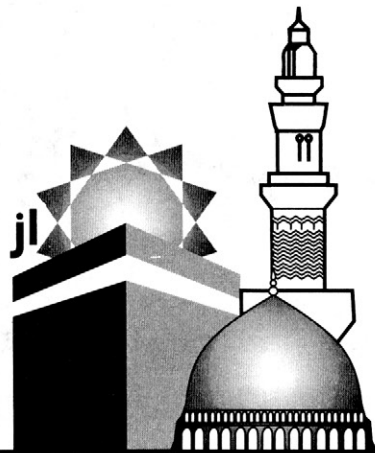


## مدینه

# از دیدگاه جهانگردان اروپایی

جعفر الخياط

ترجمه: محمدرضا فرهنگ



### راه آهن حجاز

در قرن اخیر همواره نام مدینه همراه با نام راه آهن آن که این شهر را به دمشق ارتباط می‌داد، در خاطره‌ها زنده می‌شود. در سالهای نخستین قرن بیستم امپراتوری عثمانی و در دوران خلافت سلطان عبد الحمید اقدام به اجرای این نقشه که ظاهری دینی ولی اهداف سیاسی مهمی در ورای آن بود، نمود. این طرح از ارزش مهمی برخوردار بود و توانست تأثیر بسزایی در تاریخ حجاز و دیگر کشورهای عربی همجوار، از راه مرتبط نمودن سرزمینهای مقدس به دیگر کشورها و وارد نمودن تمدن جدید و زندگی نوین به داخل

حجاز داشته باشد. و بهترین کسی که توانست تاریخچه این راه آهن و تأثیرات جانبی آن را توصیف کند، جورج آنطوینوس در کتاب خود به نام «بیداری اعراب»<sup>۱</sup> است. جورج از پدری عرب فلسطینی و مادری انگلیسی زاده شد و روابط بسیار نزدیکی با انگلیسیها برقرار کرد و در عین حال توانست روحیه عربی و شرقی خود را حفظ نماید و توانست بخوبی واقعیات قیام عربها را در قرن بیستم در کتاب خود به تصویر بکشد. او سخن خود را نخست درباره «سیاست سلطان عبدالحمید در جهان اسلام» آغاز می‌کند و می‌گوید: این خلیفه قصد داشت کلیه سرزمینهای اسلامی را در پشت سر

او رمز پیروزی و قدرتش بود و او توانست نکات ضعف و قدرت روحی - با توجه و آگاهی از فاصله اندک این دو وضعیت - سلطان را تشخیص دهد، و از آشفتگی‌های درونی او و حالات روحی گوناگونش آگاه گردد و همین آگاهی‌های او بود که حقیقت سلطان را در برابر او عریان نمود و لذا همواره به رغم خضوع ظاهری او به سلطان او را حقیر می‌شمرد و سعی می‌نمود که عواطف و احساسات او را بازیچه خود قرار دهد. و علت اهمیت ما به موقعیت عزت پاشا و سیاستهای او از دو جهت است:

۱ - او کانال ارتباطی سلطان عبدالحمید با جهان عرب بود ۲ - نقش او در اجرای طرح راه آهن حجاز.

و بنابر مدارک موجود، به نظر می‌رسد اصل طرح راه آهن حجاز زاییده فکر عزت پاشا بوده است، گو این که نکات مبهمی در این باره وجود دارد، لیکن در هر حال عزت پاشا حلقه اساسی در جریان اجرای این طرح که هدف آن کشیدن خط راه آهن از دمشق به سوی مدینه و مکه بود، به شمار می‌رفت، هدف ظاهری این طرح آسان نمودن مسافرت حجاج به این دو شهر بود لیکن در ورای آن عوامل سیاسی و نظامی نیز نهفته بود. برای انجام

خود یکپارچه نماید و بدین وسیله در مقابل جهانیان اعمال قدرت کند. او در راه این هدف خود به گروهی از مردمان اعتماد نمود که یکی از آنان «عزت پاشا عابد» از اهالی سوریه بود. به گفته آنطونیوس عزت پاشا از مردمان گمنامی بود که با تهور و دسیسه توانست به جایگاه والایی نزد سلطان برسد. او ۱۳ سال (از آغاز عظمت تا سقوط در سال ۱۹۰۸ م.) نزدیکترین شخص نزد سلطان و منشی او و با نفوذترین کارمند عالی رتبه دربار خلافت به شمار می‌رفت و کسی جز شخص خلیفه را در طمع ورزی و مال اندوزی و جاه طلبی یارای برابری با او را نداشت و با این که در آن دوران استانبول جایگاه گروه بسیاری از مردمان زیرک و سیاست پیشه بود لیکن زیرکی و شیطنت عزت پاشا جایی برای عرض اندام دیگران باقی نگذاشت. او علاوه بر زیرکی و هوش دارای تلاش و جنب و جوش خارق‌العاده‌ای بود ولی در عین حال می‌توان در ورای برخی از کارهای او ساده اندیشی و خامی را یافت، لیکن بارزترین صفت زیرکانه او همانا قدرت او بر کاوش در پنهان‌ترین زوایای نفوس مردمان و آگاهی یافتن از حقیقت طبایع مردم اطراف خود بود؛ تشخیصی که هرگز خطا نمی‌کرد، و همین خصیصه ذاتی

جایگزین راه دریایی پرهزینه و با خطرات فراوان که از دریای مدیترانه آغاز و با عبور از کانال سوئز و دریای سرخ به جده ختم می‌شد گردید، لیکن با آغاز به کار این راه، سلطان دارای یک راه آهن مجهز و در محدوده داخلی سرزمینهای خود گردید و امیدوار بود این راه را تا مکه و شاید تا سرزمین نآرام و پرتلاطم یمن نیز ادامه دهد، لیکن نتیجه و پی‌آمد بسیار مهمی که از راه این خط عاید گردید همانا تسهیل و سرعت تردد مردم و افکار و عقاید سیاسی در سرزمینهای عربی بود، پی‌آمدی که سلطان هرگز آن را در مخیله خود مرور ننموده بود؛ زیرا پیشتر قافله‌های سریع‌السیر و تندرو مسافت میان دمشق و مدینه را در ۴۰ روز طی می‌کردند و همین فاصله را از راه دریا در ۱۰ تا ۱۵ روز - آنهم به شرط آماده بودن کشتی و وضعیت مساعد دریا - به پایان می‌بردند، لیکن با کشیده شدن راه آهن این مسافت را مسافران در ۵ روز می‌گذراندند. و این سرعت انتقال آثار جنبی بسیار مهمی در برداشت و تنها هنگامی که زمینه انفجار و انقلاب آماده گردید نقش این سرعت در به وجود آمدن آن آشکار شد. این خط آهن در سال ۱۹۰۸ میلادی رسماً افتتاح گردید و همزمان با افتتاح آن شریف

این طرح شورایی به سرپرستی عزت پاشا تشکیل شد و طی پیامی که سلطان عبدالحمید برای مسلمانان جهان فرستاد، اهداف خود را از کشیدن این خط بیان نمود و از مسلمانان تقاضای کمک مالی برای ساختمان آن نمود، پیامش مورد پذیرش عمومی قرار گرفت و از سوی دیگر مالیات جدیدی نیز بدین منظور برقرار شد و تمامی مردمان سرزمین خلافت وادار به استفاده از تمبرهای مخصوصی شدند که عایدات آن برای ساختمان راه آهن صرف می‌شد و عاقبت در سال ۱۹۰۰ میلادی ساختمان خط آهن توسط مهندسین آلمانی آغاز گردید و در پایان سال ۱۹۰۸ میلادی به مدینه رسید و بدین ترتیب فاصله ۹۰۰ مایل ریل‌گذاری شد و کمکه‌های مردم مسلمان  $\frac{1}{3}$  هزینه این طرح را که ۳ میلیون لیره استرلینگ بود پوشانید. این طرح یکی از شاهکارهای سیاست بازی دستگاه خلافت بود و از دیگر طرحهای مکارانه آن موفق‌تر انجام پذیرفت و توانست جوش و خروش و وحدت و همبستگی مذهبی والایی در پس دستگاه خلافت ایجاد کند، و علاوه بر این با کمترین هزینه و تحمیلی بر خزانه راه تازهای را برای نقل و انتقال سربازان عثمانی به جزیره العرب بگشاید، این راه

همچون ماکماهون، لورنس ستورز، ویلسن، یونگ، هوغارث و جز اینها را یادآوری کرد، لیکن آن که از میان این گروه شهره آفاق گردید فردی است به نام ت. ای. لورنس که به نام لورنس عرب یا لورنس سرزمین اعراب شهرت جهانی یافت. تمامی این افسران و مأموران انگلیسی در خاطرات خود و محققین دیگری که درباره زندگی این افراد نوشتارهایی تهیه کرده‌اند، همگی از مدینه یادی کرده‌اند. در این میان مشهورترین نوشته از آن خود لورنس است به نام (ستونهای هفتگانه حکمت) که در آن مقدار زیادی از خاطرات و اسناد و مدارک متعلق به این خیزش را آورده است، و او پیشتر کتابی به نام «شورش در صحرا» نیز تألیف نمود که در آن بخشی از مدارک و اسناد و خاطرات خود از قیام اعراب را آورد. لورنس در فصل پنجم از کتاب

«ستونهای هفتگانه حکمت» صفحه ۴۹ این گونه می‌گوید: «ما از سال ۱۹۱۵ میلادی زمینه شورش و قیام اعراب بر علیه عثمانیان را فراهم می‌کردیم، لیکن جنگ جهانی اول آشفته‌گی در وضع حجاز به وجود آورد؛ زیرا مسافرت حجاج به دو شهر مقدس مکه و مدینه قطع گردید و درآمد این دو شهر از این راه نیز از میان رفت و سبب

(پادشاه بعد از این) حسین بن علی از سوی حزب اتحاد و ترقی به رغم مخالفت خلیفه به مقام امارت و شرافت کبرای مکه برگزیده شد. او در این سال در سن ۵۳ سالگی بود.

## ۶ - مدینه در هنگام انقلاب عربی ۹ شعبان

نام مدینه بگونه افزونی در منابع اروپایی که درباره خیزش اعراب در سال ۱۹۱۶ میلادی یا ۹ شعبان گفتگو می‌کند آمده، خیزشی که از مکه بر علیه عثمانیان آغاز شد و نخستین گلوله آن را بر علیه ترکان عثمانی شریف حسین بن علی شریف مکه رها نمود و علت اصلی و اساسی آمدن نام مدینه در این منابع وجود پایانه راه آهن در مدینه بود و عثمانیان با استفاده از این خط نیروهای فراوانی را در مدینه جمع آوری نموده و به سرکوب شورشیان می‌پرداختند، از این رو شهر مدینه و این نیروها همواره مقصد نیروهای شورشگر بود تا آن که عاقبت شورش از مدینه به دمشق رسید. و آنگونه که مشهور است این خیزش عربی سبب شهرت و نام‌آوری گروهی از افسران و مأموران اطلاعاتی انگلیسی گردید که کمکهای فراوانی به نیروهای انقلابی نمودند، از این گروه می‌توان نام افرادی،

رکود کامل داد و ستد و تجارت گردید، و آنچه که بیشتر سبب وحشت و هراس شریف مکه را فراهم می‌آورد آن بود که با آغاز جنگ او دیگر امکان داد و ستد به وسیله کشتیهای هندی که برای مردم حجاز و حجاج آذوقه و مایحتاج می‌آوردند را از دست می‌داد؛ زیرا اینک او از رعایای کشوری به شمار می‌رفت که با دولت انگلیس در حال نبرد است. بنابر این شریف خود را بطور کامل وابسته به دربار عثمانی یافت و از آنجا که روابط او با دربار چندان حسنه نبود، بر این حقیقت واقف گردید که دربار عثمانی به راحتی می‌تواند از راه قطع کامل قافله‌های تجارتهای او را گرسنگی داده و خفه کند و بدین صورت بود که شریف حسین هرگز خود را این گونه درمانده و وابسته به دربار خلافت نیافته بود، از سوی دیگر خلیفه نیاز مبرمی به یاری و پشتیبانی شریف مکه برای مبارزه و جهاد با جهان مسیحیت داشت؛ زیرا خلیفه نمی‌توانست مبارزه خود را برای مسلمانان به عنوان جهاد توجیه کند مگر آن که مکه مکرمه از او حمایت کند پس اگر می‌توانست این تأیید را از مکه کسب نماید، شاید تمامی مشرق را در دریایی از خون غوطه ور می‌نمود، لیکن شریف حسین مرد زیرک و دانا و دینداری

بود و در اعتقادات مذهبی خود راسخ گام، و از این رو معتقد بود که جهاد جنگی است فراتر از جنگهای عادی که میان حاکمان انجام می‌گیرد، بنابر این نمی‌توانست جنگی را که ناشی از پیمان میان خلیفه و دولت آلمان مسیحی است جهاد مقدس بنامد، از این رو از خواسته عثمانیان سرپیچی نمود و از سوی دیگر پیامهایی برای سران مخالف پیمان محور فرستاد و از آنان تقاضا نمود که با تحریم خود ملت او را که هرگز منافعی در این جنگ ندارند گرسنه رها نکنند. در برابر این اقدام، عثمانیان محاصره جزئی حجاز را با در دست گرفتن راه آهن حجاز آغاز کردند، لیکن انگلیسیها به رساندن مواد خوراکی به سواحل حجاز همچنان ادامه دادند. از سوی دیگر شریف حسین در پاسخ گویی به محاصره عثمانیان ژانویه ۱۹۱۵ میلادی گروهی از افسران عرب به نامهای یاسین الهاشمی (فرمانده افسران عراقی) و علی رضا الرکابی (فرمانده افسران سوری) و عبدالغنی العریسی (نماینده غیر نظامیان سوری) را برای برنامه ریزی جهت شورش نظامی بر علیه عثمانیان در سوریه به دمشق فرستاد و در این فاصله، مردم عراق و سوریه طی نامه‌های فراوان شریف حسین را با عناوین پدر اعراب، رهبر مسلمانان و



که اوضاع جنگ به نفع اعراب نیست و دولت عثمانی همچنان با قدرت در حال جنگ است و در برابر سه لشکر دمشق و دو لشکر حلب تنها یک لشکر ترک وجود دارد و تمامی افراد لشکرهای پنج گانه که عرب هستند، آمادگی برای قیام و در دست گرفتن شام را دارند، لیکن از سویی دیگر، مردم هنوز آمادگی تأیید این حرکت تندروانه را ندارند، علاوه بر این که افسران عرب در شام بر این اعتقاد بودند که عاقبت پیروزی از آن آلمان است، از این رو خواستار تأخیر اعلان شورش بودند و در این میان گرفتار بهایی پدید آمد که باعث تأخیر در نقشه شورش گردید؛ زیرا از یک سو ارتش متفقین بر خلاف نقشه قبلی به جای تهاجم به منطقه اسکندران به داردنیل حمله بردند و تلفات بسیار سنگینی بر نیروهای عثمانی و آلمانی وارد کردند. همچنین بسیاری از لشکرهای عربی برای جنگ به جبهه‌های دور دستی فرستاده شدند و بدین ترتیب از اختیار فیصل و یارانش خارج شدند. از سوی دیگر گروه گروه قومی گرایان عرب دستگیر و بر چوبه‌های دار آویزان می‌شدند و کاری از دست فیصل و یارانش نمی‌آمد و بتدریج قدرت جمال پاشا در شام فزونی گرفت و حاکم مطلق آن دیار شد. با توجه به این

امیر بزرگ خطاب کرده و از او خواستند ملت‌های عرب را از شرّ طلعت پاشا و جمال پاشا نجات دهد.

شریف حسین که سیاستمداری آگاه و مسلمان و اصلاح طلب و متجدد بود، به خواسته آنان پاسخ داده و فرزند سوم خود یعنی فیصل بن الحسین را برای بررسی اوضاع و گفتگو با گروه افسران اعزامی و ارائه گزارش به شریف مکه، به دمشق گسیل داشت. علاوه بر این علی بن الحسین فرزند بزرگ خود را برای گفتگو با مردم مدینه و سران عشایر و قبایل اطراف آن، به منظور جمع آوری نیرو برای پاسخ گویی به خواسته مردم عراق و شام در زمان مناسب گسیل داشت و بالاخره فرزند دوم خود؛ یعنی عبدالله را که گفتگوگر ماهری بود، مأمور تماس و استمراج سیاست انگلستان نمود و از او خواست تا موضوع قیام و شورش احتمالی اعراب بر علیه عثمانیان و کمکهایی را که انگلیس می‌تواند در اختیار آنان قرار دهد، با آنان در میان گذارد.

در دسامبر ۱۹۱۵ میلادی فیصل به پدر خود گزارش از اوضاع سوریه ارائه داد، این گزارش از سویی امیدوار کننده بود و از سویی مأیوس کننده. او به پدرش اطلاع داد

بسیار خطرناک بود، همواره آن را ادامه داد و قطع نکرد و او نامه‌های خود را توسط افراد خانواده شریف و فرزندان و نوادگان این خانواده که همواره از شک و شبههٔ مأموران عثمانی بدور بودند می‌فرستاد و آنان نامه را در غلاف شمشیر خود و یا در قسمتهایی از کفش و یا کیف و یا در میان کتابهای خود قرار داده و با راه آهن حجاز به مدینه و سپس به مکه می‌رفتند و در تمامی این نامه‌ها فیصل عاجزانه از پدرش می‌خواست نقشه‌های خود را تا وقت مناسب به تأخیر اندازد. لیکن هرگز پدرش به خواسته‌های فرزند واقعی نمی‌نهاد و به عزم راسخ خود خللی وارد نمی‌کرد؛ زیرا حزب اتحاد و ترقی حاکم در عثمانی را گروهی از مردمان ملحد و بی‌دین و خائن و مخالف روح اسلام و زمان می‌دانست و با این که او در سن ۶۵ سالگی بود لیکن بر اعلان جنگ و نجات ملت عرب از چنگال آنان عزمی اکید داشت و قدرت خود را ناشی از عدالت قضیهٔ خود می‌دانست؛ از این رو طی نامه‌ای به فیصل، از او خواست به مدینه آمده و از ارتشی که برادرش در آنجا جمع کرده و عازم نبرد با ارتش خلیفه هستند دیدن کند و فیصل هنگامی که برای گرفتن اجازهٔ مرخصی به بهانهٔ آوردن سربازان حجازی به دمشق نزد

شرایط، فیصل طی نامه‌ای از پدرش خواست تا فراهم آمدن شرایط جدید و مساعد، نقشه‌های پیشین خود را به تأخیر اندازد. اما وضع فیصل در دمشق بسیار ناراحت کننده بود؛ زیرا او به عنوان یک مسلمان و یک سرباز و فرمانده و فرزند شریف مکه و عضو ستاد جنگ ملزم بود همواره وقت خود را به همراه جمال پاشا در ستاد فرماندهی او بگذارند و تظاهر به دوستی و مساعدت او نموده و حقیرترین اهانت‌های جمال را نسبت به اعراب بشنود، بلکه گاهی اوقات جمال پاشا فیصل را به همراه خود به میدان اعدام می‌برد و به او لحظات اعدام دوستان مخفی‌اش را نشان می‌داد و هیچ یک از طرفین؛ یعنی فیصل که با یک یک اعدام شدگان آشنایی و همکاری داشت و اعدام شدگان که از نقشهٔ محرمانه طرح شورش اعراب اطلاع داشتند، قدرت حرف زدن را نداشتند، و تنها یک بار فیصل تحمل خود را از دست داد و نسبت به این اعدامها اعتراض نمود که احتمال عواقب وخیمی را برای او داشت لیکن برخی از دوستان ترک او، از مخمصه نجاتش دادند، نامه نگاریهای فیصل با پدرش در آن شرایط سخت ادامه داشت و او با این که این نامه نگاریها در آن شرایط



جمال پاشا رفت با قضیهٔ عجیبی روبرو شد، جمال پاشا گفت: تو تنها به مدینه نمی‌روی بلکه به همراه انور پاشا فرمانده کل نیروهای عثمانی برای سان دیدن از سربازان عرب در مدینه خواهی بود و بدین ترتیب نقشه‌های فیصل که قصد داشت هنگام ورود، پرچم استقلال را برافراشته و اعلان شورش نماید، شکست خورد و اینک در فکر این بود که چگونه دو میهمان خود را؛ یعنی انور و جمال را از کشتن نگاه دارد. در هر حال همگی به مدینه رسیدند و از ارتش سان دیدند و در میانهٔ نمایش نظامی سربازان در برابر آنها انور پاشا از فیصل سؤال کرد: آیا همهٔ این سربازان برای جهاد پیشقدم شده‌اند؟ و او پاسخ مثبت داد و دوباره از او سؤال کرد آیا تمام این سربازان تا پای جان با دشمن جنگیده و از کیان خلافت دفاع می‌کنند؟ فیصل باز جواب مثبت داد. و هنگامی که نمایش ارتش به پایان رسید و فرمانده گروهانها برای احترام به حضور فرمانده کل رسیدند، همکاران فیصل او را در گوشه‌ای یافته و در گوش او نجوا کنان اجازهٔ ترور این دو را خواستند، لیکن فیصل در درون خود با جدال عجیبی رو برو بود از یک سو این دو جنایتکار را که بهترین فرزندان عرب را به دار آویخته بودند

در چنگال خود می‌دید و آرزوی استقلال و شورش بر علیه عثمانی را معلق بر اعدام این دو می‌یافت و از سوی دیگر شرافت خانوادگی و عرف میهمان‌نوازی عربی به او اجازهٔ چنین خیانتی حتی به دشمنانش را نمی‌داد، از این رو به رغم اصرار و خواهشهای مکرر دوستانش اجازهٔ ترور به آنها نداد و سپس به همراه آن دو تن به داخل مدینه آمد و سپس با قطار به سلامت آنان را به دمشق باز گردانید. در بازگشت از مدینه جمال پاشا که از وضعیت ارتش و فرماندهان آن تردیدی در دلش به وجود آمده بود، دستور تشدید حصار بر علیه حجاز را داده و نیروهای اضافی را روانهٔ مدینه نمود و خود فیصل را به عنوان گروگان محترم نزد خود نگهداشت، لیکن تلگرافهای متعددی از تشنج اوضاع در حجاز به دمشق می‌رسید و همگی ضرورت حضور فیصل در حجاز را می‌داد تا بتواند آتش را خاموش کند؛ از این رو جمال پاشا با کراهت، با بازگشت فیصل به مدینه موافقت نمود لیکن تمامی همراهان او را گروگان در دمشق نگه داشت. و هنگامی که فیصل به مدینه بازگشت شهر را مملو از سربازان ترک لشکر ۱۲ به فرماندهی یکی از جلاادترین نظامیان ترک یافت؛ و او فخری پاشا بود که

کشتارهای و تصفیه‌های وی، آرامنه مناطق جنوب آناتولی را نابود ساخت. فیصل تنها راه نجات را در انجام حمله‌ای غافلگیرانه دید بگونه‌ای که برای دشمن فرصت انجام هر گونه دفاعی میسور نباشد. شرایط مساعد ۴ روز بعد به وجود آمد و آن هنگامی بود که همراهان گروگان گرفته شده فیصل در دمشق خود را از چنگ جمال پاشا نجات داده و از دمشق گریخته و به شیخ نوری شعلان بزرگ عشاير روله در بادیه‌الشام پناهنده شدند و بدین گونه فیصل بیرق انقلاب عربی را در روز نهم شعبان بر علیه خلافت عثمانی برافراشت و با این برافراشته شدن، آرزوهای عبدالحمید برای ایجاد دولت اسلامی بزرگ و عظیم که به خاطر آن کشتارهای فراوانی نموده بود، و به تبع آن آرزوهای قیصر آلمان برای همکاری با مسلمانان و سلطه بر شرق به باد رفت و بدین گونه اعلان شورش و انقلاب در مدینه حد فاصل میان دو جریان تاریخی مهم گردید.

نخستین نقشه فیصل حمله به سربازان ترک در مدینه و پاکسازی شهر از آنان بود؛ زیرا شهر به مرکز تجمع نیروهای عظیم آنان تبدیل شده بود، لیکن حمله آنان نافرجام ماند و به گفته لورنس نخستین

تهاجم شورشیان با شکست روبرو شد؛ زیرا عربها تسلیحات بسیار نامناسب و کمبود ذخیره و سلاح داشتند و در مقابل، اردوگاه ترکان به نیروی بسیار مجهز و قوی، که به همراه فخری پاشا به مدینه آمده بودند، مجهز بود. پس از نخستین شکست، فرزندان شریف راه فرار در پیش گرفته و خود به همراه سربازان عرب به بیرون باروی مدینه گریختند و هنگام فرار با بارانی از گلوله‌های سربازان ترک مواجه شده و تلفاتی دادند که تأثیر بسیار بدی در روحیه آنان گذاشت؛ بگونه‌ای که کوششهای فیصل و علی المذحجی برای بازگرداندن عقیل و عتیبه، که به پناهگاه امنی رفته بودند، مؤثر واقع نشد. و اوضاع زمانی وخیمتر شد که برخی از منسوبین شریف، تقاضای آتش بس و تسلیم شدن به ترکان را - به شرط وعده سلامتی و امان - نمودند و فخری پاشا نیز با زیرکی و خباثت با آنان رفتار نمود؛ بدین گونه که نخست دستور خاموشی توپخانه و توقف گلوله باران را داد و پس از آن به محاصره محله باب‌العوالی پرداخت و ناگهان هجوم سنگینی را به آنجا ترتیب داد و به سربازان خود فرمان قتل عام داد و تمامی محلات آن منطقه قتل عام شدند و سپس همه خانه‌ها به آتش کشیده شد که در

کرده بود که با نیروهای اندک خود، که عبارت بودند از ۴۰۰۰ سرباز و ۳ مسلسل و ۱۰ توپ صحرایی آسیب دیده که آنها را از ترکان مکه و طائف غنیمت گرفته بود، بتواند مانع رسیدن نیرو و اسلحه از راه قصیم و کویت به نیروهای ترک مدینه شود. در این میان رخداد جالبی به کمک امیر عبدالله آمد. این واقعه را لورنس این گونه تعریف می‌کند و می‌گوید: شخصی در مدینه زندگی می‌کرد به نام اشرف که از ترکان عثمانی و از اهالی شهر ازمیر بود. اشرف در جریان یک قیام بر علیه دولت در دوران سلطان عبدالحمید دستگیر شد و به مدت ۵ سال به مدینه تبعید گردید. وی در دوران تبعید خود توانست در یکی از روزها از زندان گریخته و به حاکم منطقه العوالی که از دشمنان عثمانیان بود پناه آورد و پس از چندی در روز روشن در حالی که سوار بر اسب عربی اصیلی بود وارد شهر مدینه گردید و به پادگان شهر رفت و فرزند حاکم شهر را که آموزگار سربازان ترک بود به اسارت گرفت و به همراه خود به کوه أخذ برد، حاکم شهر برای نجات فرزند خود بدون امان نامه به او وعده آزادی داد، آنگاه یکی از دختران مدینه را به ازدواجش درآورد و تعدادی شتر و چادر برای او خرید و ۵۰۰ لیر

این میان گروهی از مردمان زنده زنده در آتش سوختند و بدین ترتیب مرده و زنده یکسان به آتش کشیده شدند.

لورنس می‌گوید: این رفتار خشن و این کشتار بی‌رحمانه در العوالی، سرتاسر جزیره العرب را لرزاند و برای عربها بسیار گران بود که بار دیگر به ترکان خضوع کنند. آنچه در العوالی رخ داده بود، روحیه انتقام و آتش خشم را در آنان شعله‌ور نموده بود، لذا تمام سربازان فراری در دشتهای اطراف شهر بتدریج در دامنه کوههای مدینه و در مناطق جاده سلطانی عاد، الراحه، بئرعباس تجمع نموده و به استراحت پرداختند و انتظار نتیجه گرفتن از تماسهای علی و فیصل برای تأمین آذوقه و سلاح و حمله مجدد به ترکان را می‌کشیدند و پس از به نتیجه رسیدن گفتگوهای آنان با طرفهای انگلیسی و تأمین مایحتاج و سلاح، بتدریج حلقه محاصره مدینه را تنگ‌تر نمودند، و قسمتی از این محاصره به عهده امیر عبدالله بود.

لورنس می‌گوید: امیر عبدالله برای انجام محاصره از مکه حرکت نمود و پس از دو هفته در شمال شرق مدینه در منطقه حناکیه خیمه‌گاه لشکر خود را برپا نمود و این موقعیت را برای این منظور انتخاب

طلا نیز به او داد و بدین ترتیب او از مدینه بیرون رفت و مدتها در میان عشایر عرب به گشت و گذار می‌پرداخت تا آن که انقلاب جوانان ترک در استانبول رخ داد و او عازم آنجا شد و از اطرافیان انورپاشا و سرکرده آنان گردید و هنگامی که جنگ جهانی اول رخ داد او با پول فراوان و محموله‌های سلاح و نامه‌هایی برای رؤسای قبایل عرب به مدینه گسیل شد تا بتواند راه سربازان محاصره شده ترک در یمن را باز نگه دارد، اشرف در نخستین مرحله مأموریت خود از منطقه وادی العیص در نزدیکی خیبر که امیر عبدالله در آن اطراق نموده بود عبور نمود و گرفتار مأمورین او شد و شریف فوزان او را نزد امیر عبدالله آورد و پس از بازرسی مبلغ بیست هزار لیر استرلینگ و هدایای گرانقیمت و چندین بار شتر اسلحه و تفنگ و نامه‌ها و اسناد و مدارک زیادی از او به دست آمد.

از نوشته لورنس این گونه به دست می‌آید که او صلاح دانست فخری پاشا به همراه سربازانش، که بالغ بر بیست و پنج هزار نفر بودند، در مدینه به حالت محاصره باقی بماند تا مبادا از این نیروی عظیم در جای دیگری استفاده شود و این عقیده دقیقاً همانی بود که سرهنگ بریمون

فرانسوی (هماهنگ کننده روابط فرانسویان با اعراب شورش در حجاز) خواستار انجام آن بود؛ زیرا او معتقد بود که باید عربها را به محاصره مدینه و سربازان ترک مشغول داشت تا عازم دمشق نشوند و بدین ترتیب نتوانند حکومت عربی را در شام برپا دارند؛ زیرا برپایی آن مخالف سیاست فرانسه بود که قصد طمع‌ورزی در شام و سیطره بر آن را داشت؛ نقشه‌ای که بعدها انجام پذیرفت و معلوم گردید که انگلستان و فرانسه، طبقه معاهده سایکس - بیکو منطقه را تحت نفوذ خود تقسیم کرده‌اند. از طرف دیگر ترکان نیز وضعیت خود را درک نموده و از فخری پاشا خواستند سعی نماید از شهر خارج شود. لورنس می‌گوید: یک روز ماکروری به همراه متن تلگرافی که از سوی فرماندهی کل نیروهای عثمانی صادر شده بود نزد من آمد، متن تلگرام دستوری بود که جمال پاشا به نیابت از انور پاشا (فرمانده کل)، به فخری پاشا برای خارج شدن از مدینه و تمرکز در منطقه معان و کندن سنگر به منظور دفاع از خط راه آهن صادر شده بود. با رسیدن این خبر به فرماندهی ارتش انگلیس در مصر، کلاتیون فرمانده آن با شتاب و اضطراب از من خواست تا به هر وسیله ممکن از تجمع این نیروی عظیم در



جبههٔ بئراسبع جلوگیری کنم و یا آن را هنگام بیرون آمدن نابود گردانم.

لورنس می‌گوید: شرایط بگونه‌ای پیش آمد که نه امیر عبدالله و عربها قدرت حمله به مدینه را داشتند و نه فخری پاشا توان خارج شدن از محاصره. از سوی دیگر محاسبات نشان می‌داد باقی ماندن این نیرو باز هم به نفع همهٔ اطراف بود، زیرا نابودی آن مشکل و اسارت آنان سبب هزینهٔ سنگینی جهت خوراک و مسکن آنها برای دولت انگلیس فراهم می‌آورد، از این رو فخری پاشا در مدینه ماند و عربها تنها به تهاجم و حمله به قطارها را ادامه دادند و بتدریج دایرهٔ تهاجم و حملات آنان به اردن رسید و عملاً ۸۰ مایل از خط راه آهن را در میان دو منطقه معان و المدوره در اختیار گرفتند و بدین ترتیب مسألهٔ دفاع از مدینه به پایان رسید، و ارتش ترک تا پایان جنگ جهانی اول و شکست عثمانی در این شهر باقی ماند، لورنس می‌گوید دیدگاه عثمانیان و اصرار آنها بر نگهداری این همه نیرو در مدینه و تلاش در نگهداری شهر مقدس مدینه دلیلی جز نشان دادن تسلط خلافت عثمانی بر سرزمینهای مقدس اسلامی و شرعیت خلافت نداشت و عثمانیان در واقع تاوان عواطف دینی خود را دادند. اما فخری

پاشا به همراه سربازان خود در مدینه تا سال ۱۹۱۹ باقی ماند و تنها در تاریخ ژانویه ۱۹۱۹ میلادی و در حالی که فخری پاشا به مرض سختی گرفتار بود و گرسنگی سربازان را از پای درمی‌آورد، آنان وادار به تسلیم به عربها شدند و خود و فرمانده بیمارشان را تسلیم عربها کردند و این روحیهٔ سخت این فرماندهٔ پیر بود که آنان را به این عاقبت دردناک گرفتار نمود و سبب شکست سخت برای خود و کشورش را فراهم کرد.

#### ۷- مدینه در سال ۱۹۲۵

سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۴ را می‌توان یکی از حساسترین سالهای تاریخ معاصر حجاز بشمار آورد، در این دو سال وهابیان به سرکردگی آل سعود به حجاز حمله نموده و پس از شکست خانوادهٔ هاشمی، آنان را بیرون رانده و خود حاکمان نوین حجاز گردیدند، در این سالها نویسندهٔ انگلیسی (ایلدون ریتز) که تظاهر به اسلام نموده و خود را حاج احمد از اهالی شام می‌نامید به حجاز آمد، او به حج رفت و دیداری از مدینه داشت و خاطرات جالبی از سفر خود را در کتابش به نام «شهرهای مقدس جزیرهٔ العرب»<sup>۲</sup> به یادگار گذاشت. او در پیشگفتار کتابش می‌گوید: در آوریل سال ۱۹۲۵

بود، از سوی پادشاه هاشمی به محاصره درآمد.

ریتر می‌گوید: در عین وجود این جنگ و جدالها، من تصمیم به سفر گرفته و تلاش کردم اعتنایی به این وقایع نکنم و خود را از یکی از راههای ممکن به حجاز برسانم، ریتر پس از حرکت از قاهره از راه کانال سوئز به مصوع و سپس القحم و البرک و آنگاه به قنذه آمد و پس از ادای مناسک حج و زیارت آثار تاریخی مکه از راه رابع خود را به مدینه رسانید. ریتر گفته است که او در مکه توانست به حضور ملک عبدالعزیز بن سعود برسد و این در حالی بود که هنوز جدّه در محاصره قرار داشت و به دست نیروهای او سقوط نکرده بود، این ملاقات توسط روزنامه‌نگاری سوری که به نوشتن در روزنامه «امّ القری» اشتغال داشت، در الحمیدیه انجام پذیرفت و پس از این دیدار او چندین بار به دیدار پادشاه در کاخ الأبطح رسید.

ریتر می‌گوید: نتوانستم حقیقت انگلیسی بودن خود را مخفی نمایم و برخی از مردم در مکه مرا شناختند لیکن نتوانستم برای آنان ثابت کنم که انگلیسی مسلمان هستم. وی با همین عنوان با پادشاه ملاقات نمود و با او درباره موضوعهای

میلادی به عزم سفر به جزیره العرب و انجام مراسم حج مسلمانان به قاهره آمد. در این هنگام جنگ در اوج خود در جزیره العرب برقرار بود؛ زیرا در ماه صفر سال ۱۳۴۳ هـ (۱۹۲۴ م.) نیروهای سلطان عبدالعزیز بن سعود توانسته بودند شهر طائف را، که در دشتی میان کوههای سربه فلک کشیده کرا واقع شده بود، فتح کند و پس از آن که وهابیان این شهر را متصرف شدند، به غارت و چپاول اموال پرداخته و گروهی از مردم بی‌گناه و بی‌دفاع را قتل عام کردند آنگاه با لباس احرام به مکه هجوم برده و آن را بدون خونریزی فتح کردند، در این هنگام شریف حسین به نفع فرزند خود شریف علی از مقام سلطنت حجاز کناره گرفته بود، پس از تهاجم وهابیان، شریف علی به سوی جدّه عقب نشینی نمود لیکن وهابیان او را تعقیب نموده و شهر را محاصره کردند، شهر جدّه و بندر ینبع که هنوز در دست حکومت هاشمیان بود در این موقع به محاصره وهابیان و نیروهای ابن سعود درآمد، و بدین ترتیب تمامی بنادر عربستان در محاصره قرار گرفته و از حرکت باز ایستاد؛ زیرا جدّه و ینبع را وهابیان محاصره کرده بودند، در حالی که دو بندر اللث و قنذه که توسط وهابیان اشغال شده

رنگهای سفید و سیاه و سبز و قرمز، با نقشه‌های متفاوت پوشیده شده است و هنگامی که زیارت دهنده او قصد خواندن زیارت قبر پیامبر - ص - را داشت به آهستگی در گوش او گفت من زیارتی را برای تو می‌خوانم که معمولاً دوستداران پیامبر آن را می‌خوانند و این اشاره‌ای بود که وهابیان او را از خواندن این زیارت نامه منع کرده‌اند و در حقیقت او اقدام به کار خطرناکی کرده بود؛ زیرا احتمال اهانت و خطر جانی از سوی وهابیان می‌رفت! ریتز می‌گوید: وهابیان پیروان ابن تیمیه هستند که طلب شفاعت و زیارت قبر و نماز خواندن در کنار قبر بزرگان را حرام و بدعت می‌دانند. آنگاه ریتز به قصه مشهوری که سمهودی آن را در تاریخ مدینه نقل کرده و مربوط به سلطان نورالدین است می‌آورد.

درباره وضعیت جغرافیایی مدینه می‌گوید: مدینه در دشتی که در میانه جزیره العرب قرار دارد و از این لحاظ با مکه که از شهرهای نوار و دشت ساحلی بشمار می‌رود و در میان رشته کوههایی که شبیه به نشست گاه اسب است و گذرگاه آن به سمت جنوب شرقی است تفاوت دارد.

زمین مدینه که از کوه غیر آغاز می‌گردد تا فاصله نیم مایل از باروی مدینه

متفاوتی گفتگو کرد؛ از آن جمله درباره تصرف بخشهایی از اردن در منطقه معان و عقبه توسط نیروهای پادشاه و همدلی پادشاه با انقلابیون سوری بر علیه نیروهای فرانسه و حلّ و فصل برخی اختلافات مرزی میان عربستان و عراق. ریتز می‌گوید: در مجلس پادشاه با دکتر عبدالله الدملوجی که مشاور امور خارجی پادشاه بود دیداری داشته است و از اطلاعات و آگاهیهای او تمجید می‌کند. ریتز سه فصل از کتاب خود را به شهر مدینه اختصاص داده است؛ نخستین فصل با عنوان «قبر پیامبر»، دومین فصل با عنوان «دیدگاههای جغرافیایی و تاریخی درباره مدینه» و سومین فصل «حرم مدینه» است. و چون عمده مطالب این فصول تفاوت چندانی با آنچه پیشتر گذشت ندارد، از این رو تنها به برخی خصوصیات و ویژگیهای حرم و تغییراتی که در این سالها انجام شده خواهیم پرداخت؛ به ویژه با اشغال مدینه توسط وهابیان، وضعیت جدیدی در شهر بوجود آمده بود.

درباره حرم پیامبر می‌گوید: باب السلام در منتهی الیه بازار شرقی واقع است و دومین در مهم حرم است، اما محراب پیامبر در مسجد از سنگهای مرمرین به

دشت پستی است مملو از سنگهای آتشفشانی و دشت وسیع شرق مدینه پوشیده از قطعه سنگهای ترکیبی سیاه است، این دشت تا فاصله یک مایلی دروازه شرقی مدینه که به باب الجمعة یا باب البقیع شهرت دارد ادامه می‌یابد و به نام دشت الحزّه معروف است. قطر و ضخامت سنگهای دشت الحزّه نزدیک ۱۰ قدم است، و از سطح خاکی اطراف خود با ارتفاع ناهمگون و نامنظمی قرار دارد؛ بگونه‌ای که به چشم بیننده آن، دیواری سیاه می‌آید. و این داستان در زبان مردم مدینه است که وقتی پیامبر -ص- با یهودیان به جنگ پرداخت، آنان ثروت و جواهرات خود را در الحزّه پنهان نمودند و بعدها تلاش مسلمانان برای یافتن آنها به جایی نرسید. فاصله میان شهر مدینه و دشت سنگلاخی الحزّه را باغهای سرسبز و پردرخت خرما فرا گرفته است و در سایه این نخلها گندم، جو، ذرت، گوجه فرنگی و انواع صیفی کاری و سبزی کاشته می‌شود. جنوب شهر مدینه از فاصله الحزّه تا کوه عیر را نیز باغهای نخل و درخت سدر تا عمق ۶ تا ۷ میلی فرا گرفته است و در میان این نخلستانها و باغها، دهات کوچک با خانه‌های محقری قرار دارد، لیکن ریتر می‌گوید در سالهایی که او به

دیدن آنها رفته، خانه‌ها را خرابه و مزارع را متروکه یافته است و علت آن را محاصره و هابیان در سالهای جنگ می‌داند، در شمال شرق اُحُد و در پس بخش غربی این کوه، دهکده سرسبز (= واحه) عیون قرار دارد. شهر مدینه شهری است بیضوی شکل که طول آن از سمت شرق به غرب امتداد دارد و باروی مستحکمی با چندین دژ آن را حفاظت می‌کند. این بارو دارای ۹ دروازه است که عبارتند از: ۱ - باب الجمعة یا باب البقیع، که در برابر مشرق است، ۲ - باب المجیدی ۳ - الباب المصري ۴ - الباب الشامی، که در برابر شمال هستند، ۵ - الباب الصغیر ۶ - باب العینیه ۷ - الباب المصري که در برابر مغرب هستند، ۸ - باب الشونه ۹ - باب الحمام، که در برابر جنوب می‌باشد. بنابه گفته تاریخ نگاران، محمد بن اسحاق حاکم مدینه در سال ۲۳۶ هـ (۸۵۰ م.) نخستین کسی بود که گرداگرد شهر دیواری کشید و این دیوار مجدداً در سال ۵۴۰ هـ به دستور سلطان موصل تجدید بنا گردید، و هنگامی که سلطان محمود نورالدین برای بررسی وضعیت مسیحیان که قصد جسارت به قبر پیامبر را داشتند به مدینه آمد دستور ساختمان دیوار دیگری در خارج دیوار نخستین را داد و این دو بارو بار دیگر مرمت





اندازیها و چپاول اعراب بیابانگرد و راهزن به شهر و قافله‌هایی که به سوی شهر می‌آمد، از پرداخت پول مضایقه نمودند و بسیاری از مردم به خاطر ترس و بیم از تکرار حملات ابن رشید یا وهابیان که در آغاز قرن ۱۹ چندین بار به شهر حمله نموده و به غارت می‌پرداختند شهر را ترک نمودند و این وضعیت تا هنگام اعلان شورش عربی در سال ۱۹۱۶م. از سوی شریف حسین ادامه داشت، لیکن با اعلان شورش وضعیت به مراتب وخیمتر از پیش گردید، تا جایی که شهر به مدت ۱۵ ماه از سوی وهابیان در محاصره قرار داشت. از این رو ملاحظه می‌کنیم که جمعیت شهر که پیشتر ۸۰-۷۰ هزار نفر بود اینک به کمتر از ۶ هزار نفر می‌رسد.

ریتر سپس به توصیف خیابانها و کوچه‌های خالی و خانه‌های متروک شهر می‌پردازد و سپس به توصیف ایستگاه راه آهن مدینه که در منتهی الیه بخش غربی شهر در نزدیکی دروازه العنبریه قرار دارد می‌پردازد.

ریتر می‌گوید: بسیاری از طلاب علوم دینی که در مدینه به تحصیل اشتغال داشته‌اند، اینک به همراه اساتید و شیوخ خود فرار را بر قرار ترجیح داده و به نقاط دور

شدند و آخرین پادشاهی که به ترمیم باروی داخلی شهر همت گمارد سلطان عبدالعزیز عثمانی در سال ۱۸۶۷ م. بود. در دو سمت شمال و مغرب بیرون باروی شهر، تعدادی ساختمان بزرگ قرار دارد که گمان می‌رود در روزگاری کاخهای زیبایی بوده‌اند و بیشتر آنان از آن ترکان بوده است که در دوران سلطان عبدالحمید در مدینه سکونت داشته‌اند و تردیدی نیست که بودن باغها و نخلستانهای سرسبز در مدینه و راه آهنی که هر گونه لوازم آسایش را از دمشق به مدینه می‌آورده فرصت بسیار مناسبی برای راحت طلبی و گذران ایام عمر و فراغت و دوری از گرفتاریهای دنیای مدرن را برای گروهی از متمکنین بویژه ترک فراهم می‌آورده است. در واقع با افتتاح راه آهن مدینه در سال ۱۹۰۸ م. دوران شکوفایی و رشد اقتصادی مدینه آغاز گردید و سبب شد گروهی از ثروتمندان و متمکنان به منظور اقامت دائمی به مدینه روی آورند.

لیکن با به قدرت رسیدن ترکان جوان، آسایش و امنیت از مدینه و راههای آن سلب شد؛ زیرا این ترکان جوان و خام ارزش و اعتبار در دست داشتن دو شهر مقدس حجاز را درک نمی‌کردند، از این رو برای آبادانی و عمران و دور نمودن دست

دستی گریخته‌اند و تنها تعداد اندکی از آنان در دوران محاصره شهر توسط وهابیان، باقی مانده‌اند که اینک نزد ابن ترکی در حرم به تحصیل اشتغال دارند، این ابن ترکی را به اصطلاح می‌توان از علمای وهابی نجد بشمار آورد، گو این که در تعصب به گرد برخی دیگر از وهابیان نمی‌رسد؛ زیرا او کمی معتدل بوده و برخی از عقاید ابن تیمیه

و محمد بن عبدالوهاب را قبول ندارد، از دیگر علمای مدینه می‌توان از شیخ احمد طنطاوی مصری یاد کرد. او از هنگام اشتغال مدینه توسط وهابیان، از تدریس در حرم مدینه امتناع ورزیده و خانه نشین گردیده است و گروهی از طلاب برای تحصیل علم به خانه او مراجعه می‌کنند.

● پی‌نوشتها:

1 - Antocius, George - *The Arab Awakesing, The Story of The Arab Natioual Movement* newyork . 1939.

2 - Ruttes, Eldon-*the Holy cites of Arabia* (London, 1928-1930).